

بررسی مشکلات فقهی راه‌حل‌های اقتصادی

جهت تخفیف مشکل تورم

حضرت آیت الله سیدکاظم حائری

عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

موضوع بحث بررسی مشکلات فقهی راه‌حل‌های اقتصادی است که جهت تخفیف مشکل تورم

ذکر می‌شود.

شاید قدیمی‌ترین نظریه در بیان علت اصلی تورم نظریه مقداری پول باشد که معنای اولی آن این بوده است که قیمت کالا با مقدار پول در گردش رابطه تناسب مستقیم دارد یعنی هر قدر پول در گردش زیاد شود تورم قیمت‌ها بالا می‌رود.

به رغم اینکه بعدها تفسیرات متعددی برای نظریه مقداری پول شده و بعد از آن این نظریه نسخ شده و نظریات دیگری مانند نظریه روانی و نظریه‌های تازه‌تر دیگر به وجود آمده است ولی اصل رابطه تناسب مستقیم بین مقدار تورم و مقدار پول در گردش هر چند اجمالا انکار نشده نهایت آن است که عمومیت این ارتباط و همچنین انحصار عامل تورم در مقدار پول زیر سؤال رفته بلکه مورد انکار قرار گرفته است.

به هر حال ما شرح این بحث را موقوف به بحثهای اقتصادی مناسب خودش نموده و به همین اشاره گذرا در اینجا اکتفاء می‌نمایم تا به مطلب اصلی خودمان برسیم.

راجع به علاج یا تخفیف تورم یا جلوگیری از صعود کنترل نشده تورم علماء اقتصاد راه‌های گوناگونی ارائه داده‌اند و کوتاه سخن این است که تنها کثرت مقدار پول را عامل تورم دانستن دور از

واقعیت است. شکی نیست که عدم انطباق بین دو جریان پولی و جنسی یکی از عوامل مهم تورم است، هرچند نه ایمان به عمومیت این مطلب داشته باشیم و نه آن را عامل منحصر تورم بدانیم، بنابراین عملیاتی که بر روی عاملهای حقیقی عدم انطباق اثر بگذارد یکی از عوامل شکست یا تخفیف تورم خواهد بود مانند:

۱- انجام دادن عملیات بر روی جنس از راه افزایش دادن تولیدات و تقویت قدرت تولید یا خارج کردن کالا از انبار یا زیاد نمودن واردات به شکل ضربه‌ای و قیمت شکن.

۲- یا انجام دادن بعضی از سیاستهای پولی مانند تغییر نرخ بهره یا تاثیر بر بازار آزاد از راه کم یا زیاد نمودن اوراق بهادار دولتی یا تضمین شده یا اجرای سیاست اعتبارات ترجیحی به نفع بعضی از تولیدات جهت ارشاد اعتبارات در مجرای صحیح تولیدی.

۳- یا تعیین نرخ کالاها

یا غیر اینها از تدابیری که علماء اقتصاد پیش‌بینی نموده‌اند. هدف از این بحث، برشمردن راه‌های اقتصادی برای مبارزه با تورم نیست، پس این بحث را نیز به طور گذرا طی نموده و به همین مقدار اشاره که شد اکتفاء می‌کنیم تا به سرمنزل مقصود بحث خود برسیم.

مقصود از بحث این است که بعضی از راه‌های ارائه شده از طرف اقتصاديون خالی از اشکال فقهی نیست و غرض بیان علاج‌های فقهی آن اشکالات است:

و به این منظور دو مطلب را گوشزد می‌کنیم:

(یکی) آنکه بعضی از راه‌های اقتصادی مشتمل بر سلب آزادی بعضی از افراد است مانند اجبار مردم بر بیرون آوردن کالاها از انبار و همچنین تعیین نرخ کالاها یا جلوگیری از زیاده‌روی در صدور کالاها و مانند اینها.

و در اینجا اشکال فقهی که به چشم می‌خورد عبارت است از خود سلب آزادی که بر خلاف قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» می‌باشد و این اشکال دو راه حل دارد:

حل اول: آنست که دولت جمهوری اسلامی عقدهای معاملی متعددی با ملت دارد مانند معامله اشتراک آب یا برق یا تلفن و می‌تواند در ضمن یکی از این عقود شرط نماید با مردم که ملتزم به تعیین نرخ کالاها و بقیه اموری که دولت می‌خواهد مانند جلوگیری از صدور بیش از حد و غیرذلک باشند و چون فقهاء عظام ثابت نموده‌اند که شرط در ضمن عقد لازم واجب‌الوفاء است طبق قاعده «المؤمنون عند شروطهم» بر ملت واجب می‌شود که به خواسته‌های دولت از قبیل تعیین نرخ و غیره که آزادی آنها را محدود می‌سازد گردن نهند و ملتزم باشند.

و حل دوم: مسأله ولایت فقیه است که یا ولی فقیه و یا دولت جمهوری اسلامی که به امر ولی

فقیه واجب الاطاعه است اعمال ولایت نموده و مطالبی را که طبق مصلحت ملت می داند الزامی نماید مانند تعیین نرخها یا جلوگیری از صدور بعضی از کالاها و غیره.

(دوم) آنکه گرفتن سود از طرف دولت نسبت به وام هائی که به مردم می دهد و همچنین دادن بهره نسبت به سپرده هائی که آن مردم می گیرد مشتمل بر اشکال فقهی ربا می باشد و جهت رفع این اشکال نیز دو راه حل فقهی ارائه می دهیم.

حل اول: همان است که در حال حاضر معروف است و آن این است که راه مضاربه و مزارعه و مساقات و مانند اینها سود یا بهره از حالت ربا بودن بیرون آید و در حقیقت سود یا بهره قرض نباشد بلکه استفاده یک نوع تجارت باشد یا یک مزد کار باشد.

حل دوم: پیشنهادی آن است که این گونه داد و ستدها بین بانک و مردم بدون پشتوانه طلا واقع نشود و معامله حقیقی با طلا باشد.

یعنی اگر کسی می خواهد سپرده سود آور در بانک بگذارد، بانک اول مبلغی از طلا را که مساوی با پولی است که آن شخص می خواهد سپرده بانکی قرارش دهد به آن شخص بفروشد بعداً آن طلا را به عنوان سپرده یا قرض از او بگیرد و در وقت اداء به او طلا برگرداند و یا طلا را از او به قیمت روز بخرد و چون عادتاً طلا از زمان بعد به دلیل تورم قیمتش افزایش یافته همین افزایش سود آن شخص خواهد بود. و همچنین کسی که می خواهد از بانک وام دریافت نماید بانک به او مقداری از طلا وام دهد که قیمتش مساوی باشد با مبلغ وام درخواست شده و بعداً طلا را از او به قیمت روز بخرد یا آن شخص طلا را ببرد به بازار و بفروشد و از قیمتش جهت کاری که برای او وام می خواسته استفاده کند و در وقت اداء باید یا طلا بپردازد و یا قیمت روز اداء را به عنوان خریدن طلائی را که به بانک مدیون است به بانک بپردازد و چون عادتاً طلا در آن زمان دوم به دلیل تورم قیمتش بالا رفته مابه التفاوت دو قیمت، سود بانک خواهد بود.

یک راه سوم: پیشنهادی برای حل مشکله ربا در معاملات بانکی وجود دارد ولی تا به امروز این راه هنوز مورد تایید فقهاء عظام نیست و آن این است که قائل شویم که اسکناس رمز ارزش است و خودش کالائی نیست بنابراین کسی که اسکناس را به دیگران قرض می دهد در حقیقت آن ارزش را قرض داده و در وقت پس گرفتن باید همان ارزش را پس بگیرد و چون عادتاً اسکناس به مرور ایام به دلیل تورم ارزشش کم می شود پس او می تواند ارزش واقعی زمان اول را که در زمان دوم در مقدار بیشتری از اسکناس متجسد خواهد بود بگیرد.

ولی این بیان لوازمی دارد که فقهاء عظام ملتزم به آن لوازم نیستند.

از جمله اینکه بنابراین بیان اگر تصادفاً قیمت اسکناس بالا رفت باید قرض دهنده مقدار

کمتری از اسکناس را پس بگیرد و حال آنکه چنین نیست.

و از جمله اینکه خرید و فروش اسکناس به اسکناس از جنس دیگر با سود احدالطرفین باطل می‌شود مثلاً خرید و فروش دلار به تومان با سود صراف باید باطل باشد زیرا هر کدام جز رمز یک قیمت معین چیز دیگری نیستند پس قاعداً باید یک جنس حساب شوند و به حکم مبادله طلا به طلا یا نقره به نقره باشد که تساوی شرعاً در آن شرط شده است.

و از جمله اینکه اگر دولت به راهی از راه‌ها قیمت اسکناس مردم را شکست مثلاً از راه وارد کردن مقداری اوراق بیشتر در جریان، باید ضامن باشد و اگر قیمت را بالا برد قیمت اضافه را باید خود مالک بشود و البته تمام این لوازم در نزد فقهاء و در نزد عرف قابل قبول نیست.